

## مفهوم‌شناسی امی با رویکرد قرآنی و تاریخی

محمد رضا آرام<sup>۱</sup>

دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۵

### چکیده

یکی از موضوعات بسیار مهم که در تاریخ و علوم قرآنی بسیار بحث‌برانگیز بوده و متحمل تفاسیر گوناگون شده است، کلمه «امی» است. این پژوهش با تکیه بر مفهوم‌شناسی کلمه امی، می‌کوشد مفاهیم و تفاسیر مختلف واژه امی را ارائه نموده و دیدگاه‌های مختلف و آراء و نظریات پیرامون آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. با توجه به ارتباطی که بین اهل کتاب و کاربرد این کلمه (امی) در قرآن کریم وجود دارد، به تفصیل علت و تاریخ حضور یهودیت در جزیره العرب مورد کنکاش و تحقیق قرار گرفته‌است و سپس مدلول و مفهوم آیات قرآن کریم که در آن لفظ امی آمده است، واکاوی شده‌اند.

**کلید واژه‌ها:** قرآن، پیامبر اکرم (ص)، امی، اهل الکتاب، رویکرد تاریخی، یهود، جزیره

العرب.

---

<sup>۱</sup>. گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

### مقدمه

کلمه امی به عنوان یکی از صفات پیامبر اکرم در قرآن مجید ذکر شده است. امیین جمع امی، به معنای درس ناخوانده، مکتب ندیده و بی سواد ذکر شده است. در آیات قرآن مجید این کلمه چهاربار به صورت جمع امیین و دو بار به صورت (=امی) و صفت برای پیامبر مقدس اسلام به کار برده شده است.

یکی از بحث‌های جنجالی که همواره توجه محققان اسلامی را به خود معطوف داشته است مفهوم کلمه امی است؛ این پژوهش در پی یافتن پاسخ برای این سؤالات است که: آیا پیامبر اسلام که قرآن او را یک فرد امی معرفی می کند، قدرت و توانایی خواندن و نوشتن را داشته است یا نه؟ آیا «امی» به معنای درس ناخوانده و بی سواد است؟ در صورتی که جواب مثبت باشد چه دلایلی وجود دارد که اثبات کند پیامبر اکرم (ص) قدرت و توانایی خواندن و نوشتن را نداشته است؟ و در صورتی که جواب منفی باشد، واژه «امی» در قرآن کریم به چه معناست؟

مفسرین، تفاسیر مختلفی در معنای این کلمه دارند. در این مقاله این تفاسیر مورد نقد و بررسی قرار گرفته و قول صحیح بیان گردیده است.

### مفهوم کلمه امی

در ابتدا لازم است واژه امی و مفهوم آن به دقت مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. مفسران اسلامی کلمه امی را به سه معنا تفسیر کرده اند:

۱. درس ناخوانده و نا آشنا به خط و نوشته. اکثریت طرفدار این نظراند و یا لا اقل این نظر را ترجیح می دهند. طرفداران این نظر گفته اند این کلمه منسوب به (ام) است که به معنی مادر است. امی یعنی کسی که به حالت مادر زادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است و یا منسوب به (امت) است، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی دانستند و عده کمی می دانستند، همچنانکه (عامی) نیز یعنی کسی که مانند عامه مردم است و جاهل است. (اصفهانی، ۱۳۹۲، ۱۸-۲۰؛ الطبرسی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۷۸ سوره بقره)

بعضی گفته اند یکی از معانی کلمه (امت) خلقت است و (امی) یعنی کسی که بر خلقت و حالت اولیه که بی سواد است باقی است (الطبرسی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۷۸ سوره بقره) و به هر

حال، چه مشتق از (ام) باشد و چه از (امت) و چه به معنای خلقت باشد، معنی این کلمه درس ناخوانده است.

۲. اهل ام القری. طرفداران این نظریه، این کلمه را منسوب به (ام القری) یعنی مکه دانسته‌اند. در سوره انعام آیه ۹۳ از مکه به (ام القری) تعبیر شده است: «ولتذکر ام القری و من حولها». این احتمال نیز در کتب تفسیر آمده است (الطبرسی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۷۵ آل عمران و آیه ۱۵۶ اعراف؛ الرازی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۷۵ اعراف) و در چندین حدیث از احادیث شیعه این احتمال تایید شده است.

۳. عرب که تابع کتاب آسمانی نبودند (اعراب غیر یهودی و نصرانی). این عقیده از دیرباز میان مفسران وجود داشته است. در مجمع البیان ذیل آیه ۲۱ سوره آل عمران که (امیین) در مقابل اهل کتاب قرار گرفته است (و قل للذین اوتوا الكتاب والامیین) این نظر را به صحابی و مفسران بزرگ عبدالله بن عباس نسبت می‌دهد و در ذیل آیه ۷۸ از سوره بقره از ابو عبیده نقل می‌کند و از ذیل آیه ۷۵ آل عمران برمی‌آید که خود طبرسی همین معنی را در مفهوم آن آیه انتخاب کرده است. زمخشری در کشاف نیز این آیه و آیه ۷۵ آل عمران را همین طور تفسیر کرده است فخر رازی این احتمال را در ذیل آیه ۷۸ بقره و آیه ۲۰ آل عمران نقل می‌کند. مفسران قرآن، احتمالات سه‌گانه‌ای درباره معنای (امی) ذکر کرده‌اند و اکثراً همان معنای درس ناخوانده و نانوشته (بی‌سواد) را برگزیده‌اند و بر اساس مشتقی از (ام) و بمعنای کسی که از لحاظ فن و نوشتن به حالتی است که از مادر زاده شده است. پذیرفته‌اند.

و اما آنچه که ما در صدد بیان آن هستیم این است که این عنوان تحقیرآمیز (بی‌سواد) چه از طرف یهودیان و مسیحیان به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شود و چه از طرف مفسران اسلامی این امر صورت گرفته باشد (که بررسی آن از عهده مقاله ما خارج است).

از نظر قائلین به این عقیده، این عنوان بر مبنای دو اصل است:

۱- شواهد تاریخی (تاریخ عرب و مکه مقارن ظهور اسلام) واحادیتی است که در این زمینه در کتب تاریخی و مخصوصاً در کتب تاریخ و علوم قرآنی آمده است.

۲- و دیگری آیات قرآن کریم که در آن لفظ (امی) بصورت مفرد یا جمع بکار رفته است.

اولاً: درخصوص مبنای اول قائلین به بی‌سوادی پیامبر (ص) نکته ای که نباید مورد غفلت قرار بگیرد این است که در مقابل تمام شواهد تاریخی و حدیثی که طرفداران این نظریه ابراز عبارت‌ها، شواهد تاریخی و احادیثی نیز وجود دارد که به صراحت به‌امر خواندن و نوشتن پیامبر (ص) بعد از بعثت پیامبر (ص) اشاره کرده‌اند. (حجّتی، ۱۳۶۰، ۱۸۹-۱۹۳)

وجود احادیث مخالف با طرفداران این نظریه این مطلب را یاد آور می‌شوند که اعتقاد به قطعی بودن این شواهد و احادیث را مورد تردید قرار می‌دهند و یا حداقل ادله قائلین به معنای بی‌سوادی کلمه (امی) را که به این احادیث یا شواهد متمسک می‌شوند و یا فقط از این طریق درصدد اثبات قول خود هستند، بی‌نتیجه باقی می‌گذارد چرا که وجود شواهد و احادیث مخالف احتجاجات حدیثی و تاریخی آنان را مورد تردید و شک قرار می‌دهد هر چند که قائلین، معتقد به قطعی بودن صدور این اخبار و روایات باشند.

ثانیاً: معتقدین به امی بودن پیامبر (ص) به معنای بی‌سواد می‌گویند: مفسران اسلامی در مفهوم کلمه امی که در آیات سوره اعراف هست کم و بیش اختلاف نظر دارند ولی در مفهوم این آیه از نظر دلالت بر درس ناخواندگی پیغمبر اکرم (ص) هیچ گونه اختلاف نظر ندارند. آن آیه این است: «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطّه بيمينک اذا لارتاب المبطون» (عنکبوت/۴۸) از نظر اینان، این آیه صراحت دارد که پیغمبر (ص) قبل از رسالت نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است و می‌گویند که مفسران اسلامی عموماً این آیه را همین‌طور تفسیر کرده‌اند که پیامبر پیش از نزول قرآن هیچ نوشته‌ای را نمی‌خوانده است و به دست راست خود چیزی ننوشته است و اگر قبلاً می‌خواند یا می‌نوشت، یاوه‌گویان شک و تهمت به وجود می‌آورند. اما این قول بر اساس دلایل ذیل، رد می‌شود:

۱- همچنانکه می‌گویند، مفسران درخصوص مدلول و مفهوم آیات سوره اعراف که در آن لفظ امی آمده است اختلاف نظر دارند و نقطه قابل اتکاء قائلین به درس ناخواندگی پیامبر (ص) همین آیه (عنکبوت/۴۸) می‌باشد که به زعم آنان صراحت در درس ناخواندگی پیامبر (ص) دارد اما این آیه درصدد بیان این مطلب است که پیامبر برای در امان ماندن از ریب و تهمت یاوه‌گویان نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت و حال چگونه درس ناخواندگی پیامبر (ص) از این آیه برداشت می‌شود، چیزی است که باید از قائلین آن پرسید.

برای درک بهتر این معنا بهتر است بار دیگر تک تک الفاظ و عبارت‌های این آیه شریفه را مورد تدبیر قرار دهیم و این سؤال را مطرح کنیم که هرگاه تلاوت (که بمعنای قرائت از روی کتاب مقدس است) (اصفهانی، ۱۳۹۲، ۷۱-۷۲) و عدم کتابت مانع از ریب و افتراء یاوه‌گویان است، چه مانعی دارد که پیامبر عالم و آگاه به فنون خواندن و نوشتن باشد ولی برای در امان ماندن از تهمت‌ها، نه چیزی بخواند و نه بنویسد و انگهی این آیه اصلاً درصدد بیان این مطلب نیست که پیامبر قادر بر خواندن و نوشتن نبوده است بلکه می‌گوید پیامبر (ص) نه چیزی خواند و نه نوشت. نفیی که در این آیه آمده است مربوط به خواندن و نوشتن از روی کتاب است و این نفی بر توانایی پیامبر بر خواندن و نوشتن تعلق نگرفته است. یعنی می‌توان اینگونه تصور کرد که پیامبر (ص) علیرغم توانایی بر فنون خواندن و نوشتن از این امر جهت پاسداشت و در امان ماندن از تهمت‌ها، در انتظار عمومی نه چیزی نوشتند و نه خواندند.

این نوع تفسیر از آیه نمی‌تواند امر عجیب تلقی گردد برای اینکه همه مورخان و کسانی که آشنا به سیره عملی و علمی پیامبر (ص) هستند، می‌دانند که پیامبر (ص) شاعر و خطیب توانایی بودند که خطبه‌های ماثور از آن حضرت که در میان ما به یادگار مانده است شاهد بر این مدعاست ولی هیچ‌گاه پیامبر (ص) نه شعری سرود و نه خودش را در مظان تهمت یاوه‌گویان قرار داد. و حال سؤال این است که اگر ما هیچ شعری را از پیامبر اکرم (ص) نشنیده و یا دریافت نکرده باشیم، باید حکم کنیم که پیامبر (ص) فنون شعر را بلد نبوده است، یا قریحه شعر و نظم‌سرائی نداشته اند؟ بهمان دلیل که از پیامبر (ص) (قبل از رسالت) نه شعری نقل کرده‌اند و نه سخن نظمی، بهمان دلیل نیز می‌گوییم پیامبر (ص) قبل از رسالت نه چیزی نوشت و نه چیزی خواند تا دهان یاوه‌گویان برای همیشه بسته بماند.

۲- در این آیه تلاوت از روی کتاب (من کتاب) مورد نفی قرار گرفته است و کتاب بمعنای مطلق نوشته است، خواه نامه باشد یا دفتر، مقدس و آسمانی باشد یا غیر مقدس و غیر آسمانی و نکره آمدن این کلمه در این آیه نیز بر این امر صراحت دارد و همین امر سبب شده است تا در این آیه «تلاوت» صرفاً به قرائت آیات مقدس اختصاص پیدا نکند.

اما کلمه (اذا) در عبارت «اذا لارتاب المبطلون» نشان می‌دهد که هرگاه پیامبر چیزی می‌خواند یا می‌نوشت، آن هنگام یاوه‌گویان دچار ریب و تردید می‌شدند. بهر حال نه از قسمت

اول آیه (وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک) « و نه از قست دوم (اذا لارتاب المبطون) بر نمی آید که پیامبر قادر به نوشتن یا خواندن نبوده است بلکه صرفاً خواندن و نوشتن از روی نوشته را نفی کرده است که این هم دلیلی بر بیسوادی یا درس ناخواندگی پیامبر (ص) نیست. ۳. نبود و عدم هیچ شواهد تاریخی مبنی بر اینکه پیامبر (ص) به مدرسه یا مکتبخانه ای رفته و در آنجا به علم و قرائت و کتابت آگاهی پیدا کرده است (هر چند که در عصر مقارن با ظهور اسلام هیچ مکتب خانه یا محلی برای این امر وجود نداشته است و نیز عدم مشاهده حدیثی یا تاریخی موثق در این خصوص که پیامبر (ص) کتابت و قرائت را از کسی یاد گرفته باشد، خود دلیل بر این مدعا است که تقدیر الهی بر این تعلق گرفته است که پیامبری که رسالت عظیم جهانی را تا قیام قیامت بر دوش خواهد کشید، باید زمینه های دریافت این رسالت و رفع موانع احتمالی این دعوت از قبل فراهم شود (تا پیامبر (ص) به هنگام ابلاغ وحی قرآن و کلام الهی متهم به این نشود که از پیش خود و یا با ارتباطی که با علمای یهود و نصاری و یا نوشتجات آنها داشته است، قرآنی ساخته و به خدا نسبت داده است لذا درلسان احادیث و روایات آمده است که پیامبر (ص) قبل از رسالت از سنین طفولیت تا زمان بعثت (و حتی بعد از آن نیز) تحت یک محافظت و مراقبت ویژه غیبی بودند و خود پیامبر اکرم (ص) نیز در موارد متعددی به این امر اقرار کرده اند.

و براساس همین محافظت و مراقبتهای ویژه غیبی است که پیامبر (ص) قبل از رسالت نه چیزی نوشتند و نه چیزی خواندند تا بعد از بعثت، اصل و اساس کلام الهی از تهمت های یاهو گویان در امان بماند.

پیامبر (ص) که مسئولیت سنگین ابلاغ کلام الله و دعوت به حق را بعهده خواهد گرفت و آنهم در محیطی که بهترین شعراء و سرایندگان نظم عربی وجود دارند، کوچکترین نوشته و یا خواندن از پیامبر درانظار عمومی، مطمئناً درآینده زلالی ارتباط پیامبر با خدا و نزول قرآن را از طرف منافقان و مشرکان مورد تردید قرار خواهد داد، لذا تقدیر و مشیت الهی بر این تعلق گرفت تا دامان وحی از گزند همه هزوه گویان پاک و میرا بماند و کسانی که در قلبهایشان مرض است در حقانیت این کلام تردید نکنند.

۴. جدا از مطالبی که قبلاً تقدیم گردید، چه اشکالی دارد پیامبر اکرم (ص) که تحت تربیت اخلاق الهی برای دریافت وحی قرار داشتند و قلب و روح مطهر پیامبر (ص) برای دریافت انوار

کلام الله، آماده می‌شده است، پیامبر سواد خواندن و نوشتن را غیر از طرق معمول و از ناحیه غیبی فراگرفته باشند، (شواهد تاریخی و روایی نیز دلالت دارند که پیامبر قبل از رسالت برای یادگیری فنون خواندن و نوشتن به کسی مراجعه نکرده است)

مضافاً اینکه خواندن و نوشتن یک ارزش است هر چند که عده ای معتقدند خواندن و نوشتن برای پیامبر یک ارزش محسوب نمی‌شود و خواندن و نوشتن مانند عبادت، فداکاری، تقوا نیست تا نبود آن برای پیامبر نقص و عیب محسوب شود و نیز می‌گویند ارزش فوق العاده سواد داشتن برای افراد بشر از آن جهت است که وسیله استفاده کردن افراد بشر از معلومات دیگران است ولی پیامبر که خداوند مستقیماً معلم و هادی او بود است، نیازی به این امر (سوادخواندن و نوشتن) نداشته است، چرا که خداوند می‌فرماید: «و ما ينطق عن الهوى، ان هوآ وحى يوحى علمه شديد القوى»

در جواب باید بگوییم که این سخن هیچ ارتباطی با مسئله مورد بحث ما ندارد زیرا پیامبر اکرم (ص) چه خواندن و نوشتن را از خداوند متعال یادگرفته باشند وجه از بشری دیگر، به هر حال صرف همین علم به فنون خواندن و نوشتن یک ارزش محسوب می‌شود و اگر ارزش محسوب نمی‌شود حداقل مقدمه ای برای یک کار ارزشی محسوب می‌شود و بهمین خاطر است که نهضت پیامبر اکرم (ص) یک نهضت قلم محسوب می‌شود و پنج آیه اول سوره علق که با (اقرء) شروع می‌شود و بحث تعلیم و تعلم را گوشزد می‌کند و یا سوره قلم که در آن خداوند به قلم و آنچه که می‌نگارد قسم یاد می‌کند (ن والقلم وما یسطرون) بی ارزش و فاقد معنای علمی تعبیر شود!

صحبت از این نیست که پیامبر علم خواندن و نوشتن را از کجا آموخته است بلکه صحبت بر سر این مسئله است که اگر خواندن و نوشتن ارزش نیست پس چرا پیامبر (ص) آنچنان نهضتی بوجود آوردند که همان مردمی که افراد باسوادشان انگشت شمار بودند، آنچنان روبه علم و دانش و خواندن و نوشتن آوردند که گروهی از آنها در مدینه چند زبان را آموختند و توانستند پیام اسلام را با زبانهای گوناگون به سراسر جهان ابلاغ نمایند؟

در تاریخ اسلام می‌خوانیم که اسرای بدر را پیغمبر با گرفتن فدیة آزاد کرد. برخی از آنها که فقیر بودند بدون فدیة آزاد شدند و برخی که تعلیم خط می‌دانستند با آنها قرار داد بست که اگر هر کدامشان ده نفر از کودکان (یا مسلمانان) مدینه را خواندن و نوشتن بیاموزانند، آنگاه آزاد شوند.

آری پیامبر که تا این حد اصرار داشت که این صنعت رایج شود و مسلمانان به دانش و آموختن رو آورند (تعلّموا العلم ولو بالصین) ولی هیچ یک از اینها ایجاب نمی‌کند که پیامبر (ص) آگاه و مطلع از علم خواندن و نوشتن باشند؟ و یا خود در این امر پیشقدم باشد؟ معتقدیم که هیچ کس عالم به دنیا نمی‌آید و هر کس نیازمند به معلم، یعنی نیازمند یک قوه و نیرویی است که الهام بخش او باشد اما سخن در معلم است که ما معتقدیم که لزوماً معلم پیامبر (ص) نباید حتماً یک بشر دیگر باشد تا کلید دانش بشرهای دیگری که نامش (سواد داشتن) است از او یاد بگیرد بلکه انسان و مخصوصاً پیامبر اکرم (ص) دارای آن مقام و درجه ای است که با غیب و ملکوت اتصال پیدا کند و خداوند مستقیماً معلم و هادی او باشد «وما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی علّمه شدید القوی».

پس سخن در این است که پیامبر اکرم (ص) عالم به علم و سواد خواندن و نوشتن می‌باشند چه این علم را از معلمی به نام خدا فرا گرفته باشند و چه از یک بشر معلمی دیگر. منشاء پیدایش تفکر بی‌سوادی پیامبر (ص)

منشاء پیدایش این تفکر و عقیده که پیامبر (ص) باید!! بی‌سواد باشد بحث و جوه اعجاز قرآن است. برخی از صاحب نظران علوم قرآنی یکی از مراتب و وجوه اعجاز قرآن را اینگونه بیان می‌کنند:

علاوه بر شواهد تاریخی، قرآن کریم پیامبر را شخصی ناآشنا به خواندن و نوشتن دانسته و عرضه قرآن از سوی او را جنبه‌ای از اعجاز اعلام می‌کند. «و سپس می‌افزایند: «اما دلیل این مطلب بر معجزه بودن قرآن آن است که: چگونه می‌توان باور کرد که شخص درس ناخوانده و مکتب و استاد ندیده، بتواند از پیش خود، کتابی بیاورد که فصیحی عرب را دچار شگفتی سازد، و سپس از آنان و بلکه همه بشریت دعوت به آوردن نظیری جهت آن کند، اما کسی نتواند قدمی در این مسیر بگذارد؟! و آیا این دلیل بر این مطلب نیست که قرآن حاصل وحی آسمانی است که از ناحیه پروردگار عالم بر رسول خدا (ص) نازل شده است؟! (معارف، ۱۳۸۳، ۸۴-۸۶)

اگر در سخن فوق بدقت تأمل شود درمی‌یابیم که برخی از دانشمندان و اندیشمندان علوم قرآنی، بحث اعجاز قرآن را با امی بودن پیامبر خلط کرده‌اند و گویا وقتی که برای یافتن و درک



اعجاز قرآن راهی نیافتند، لذا درصدد بر آمدند تا وجه اعجاز قرآن را که در خود کلام الله است، در بیرون از خود کلام الله بیابند؟!

همه صاحب‌نظران و اندیشمندان در مسئله اعجاز قرآن نیک می‌دانند که اعجاز قرآن هر چه باشد مربوط به کلام الهی بودن آن است و لذا باید در خود قرآن و در میان کلام آن جستجو کرد و اصلاً دلیلی ندارد که برای اثبات معجزه بودن قرآن، به بت پرستی بت پرستان، به جاهلیت عرب، به عصر مقارن با ظهور اسلام که پر از فساد و تباهی بود پرداخته و به محیط بیرون قرآن توجه کنیم بلکه وجه اعجاز قرآن در خود قرآن است و ما نیازی نداریم و اصلاً شایسته نیست که برای اثبات عظمت کلام الهی، پیامبر (ص) را بی‌سواد معرفی کرده و با انتساب لقب توهین‌آمیز بی‌سوادی به پیامبر (ص) که دور از شأن و مقام آن حضرت می باشد و با نزول مقام پیامبر (ص) مقام قرآن را بالا ببریم!

وجه عظمت اعجاز قرآن (که جای بحث آن اینجا نیست) حتی اگر بر با سوادترین انسانها نازل می شد، باز هم خدشه‌دار نمی‌شد و بلکه با سواد یا بی‌سوادی شخصی که کلام الله را به مردم ابلاغ می کند، تاثیری در عظمت یا تعظیم وجه اعجاز قرآن ندارد.

اعجاز قرآن را باید در درون خود قرآن جست و در لابلای آیات قرآن، وجه اعجاز آن بر هدایت‌شدگان مبرهن و واضح است. اینکه برخی از مفسران و دانشمندان علوم قرآنی معتقدند که نزول قرآن بر شخص درس ناخوانده، موجب اعجاز فصیحی عرب شده، خود ادعای بی‌دلیلی است چرا که خود کلام الهی و وجه هدایتگری آن، اسلوب بیانی آن موجب اعجاب و شگفتی فصیحی عرب شد نه اینکه نزول این کلام متعالی بر شخص درس ناخوانده موجب اعجاز آن شده باشد چرا که اگر حتی پیامبر (ص) با سوادترین مردم بودند و قرآن بر او نازل می شد و کلام الهی بودن آن زیر سؤال نمی رفت چرا که فصیحی بلیغ عرب تا بحال هم علیرغم سواد بیشتر، نتوانسته اند نظیر آن را بیاورند و جنس زبان کلام الهی از سنخ زبان شر نیست لذا بی‌سوادی شخص نازل شونده باعث اظهار عظمت قرآن نمی‌شود، و وجهی در اعجاز آن ندارد.

و اما قول مختار:

همچنانکه در اول بحث اشاره کردیم در خصوص معانی کلمه (امی) سه دیدگاه وجود دارد که ادله ما در خصوص رد دیدگاه اول تقدیم شد و معتقدیم که برخلاف آنچه که معتقدین به

بی سواد ی پیامبر (ص) به آن اذعان دارند و می گویند که آیه «وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمی نک اذا لارتاب المبطلون» صراحت در ناآشنایی پیامبر به خواندن و نوشتن است، این آیه اصلا درصدد بیان این مطلب نیست و آیات دیگر در سوره اعراف هم که کلمه امی در آنها بکار رفته است، محل اختلاف بین مفسرین و صاحب نظران قرآنی است. لذا معتقدیم که امی چه بصورت مفرد و چه بصورت جمع اشاره به اعراب غیر یهودی و نصاری دارد و در این خصوص هم شواهد تاریخی و آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعا هستند، لذا ابتدا و بطور اختصار تاریخ و علل مهاجرت یهود به جزیره العرب و خصوصیات اخلاقی و قومی آنها را با استناد به شواهد قرآنی و تاریخی بیان می کنیم و سپس با توسل به آیات قرآن اثبات می کنیم که خداوند از جهت مخالفت با یهود و عقاید باطله آنها که معتقد بودند پیامبر(ص) آخر الزمان از قوم یهود خواهد بود به صراحت و با لحن خاص قرآن می فرماید: «وهو الَّذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (جمعه/۲)

#### علت مهاجرت یهود به جزیره العرب

لفظ «یهود» ۷ بار در قرآن کریم در سوره های بقره، مائده و توبه آمده است که همگی سوره های مدنی هستند. سیمای یهود در قرآن مثبت نیست و ذکر یهود در این آیات، همراه با نکوهش آنها به خاطر سرکشی و گناهان و یا نسبتهای ناروای آنهاست. کلمه یهود از «هادوا» به معنای بازگشتند، توبه کردند، می آید و «الهُود» به معنای توبه و رجوع به حق است. (الواسطی، ۱۴۱۵ق، ۲۲۰)

اکنون به پیروان حضرت موسی (ع) یهودی می گویند، در حالیکه در اصل، یهودی، به منسوب به قبیله یا مملکت «یهودا» اطلاق می شود. به یهود، اسرائیلیون نیز گفته می شود. اسرائیل، لقب یعقوب پیامبر (ع) بود و از دو کلمه سامی قدیم یعنی «اسر» به معنی نیرو و قوت، و «ئیل» به معنای خدا ترکیب شده است. (همان، ۲۲۲)

شناخت تاریخچه یهودیت در منطقه حجاز و نحوه تعامل پیامبر با آنان، پیش از اسلام و پس از اسلام، می تواند فضای این بحث را روشن تر سازد و ادعاهای موجود را به سنجه واقعیت های تاریخی بنهد.

یکی از مسائل بسیار مهم در خصوص حل مناقشه امی بودن پیامبر و معانی آن، توجه به علت مهاجرت یهود به جزیره العرب است. این که چرا یهودیان به جزیره العرب کوچ کردند به نظریه های گوناگون می رسیم و مهمترین آنها عبارتند از:

هنگام حمله پادشاه آشور، بخت النصر (بنوکد نصر) به فلسطین، یهود از آشور و دیار خود بیرون رانده شدند، عده ای از آنها به جزیره العرب رفتند و در آن جا مسکن گزیدند (احمد امین، ۱۵) این گروه وقتی به حجاز وارد شدند با بیرون راندن عمالقه و جرهیمان و صاحب گردیدن مزارع آنان در وادی القری و تیما و یثرب ساکن شدند. گروهی بر این عقیده اند که تعدادی از این افراد از بین رفتند. (البلاذری، ۱۳۶۴، ص ۲۲)

۲- در سال ۷۰ میلادی باحمله تیتوس و خرابی معبد یهود تعدادی از آنها از فلسطین آواره شدند (توماس واکر، ۱۳۵۸، ۶؛ مقدسی، ۱۳۷۴، ۱۰۹) و بعد بر اثر شدت شکنجه و آزار آدریان رومی، عده ای از یهودیان در سال ۱۳۲ میلادی از سرزمین خویش بیرون رفتند و به جزیره العرب که محیط امنی تشخیص داده بودند، کوچیدند. (پورت، بی تا، ۵)

۳- کیش های یهودیت و مسیحیت از راه ارتباط با ملت های متمدن همسایه به این سرزمین راه یافته است. (طه، ۱۳۵۳، ۵)

۴- براساس نظریه دیگر یهود اولین بار در جست و جوی چراگاه وارد سرزمین عرب شدند و به آنها پیوستند. (زرین کوب، ۱۳۶۳، ۲۲۱)

افزایش روز افزون یهودیان در فلسطین وضعی را به وجود آورد که دیگر آن منطقه برای گسترش فعالیت زندگانی آنان کافی نبود، پس به ناچار به سرزمین های مجاور خود مانند مصر و عراق و جزیره العرب مهاجرت کردند. (طباره، بی تا، ۱۸)

۵- عده ای معتقدند احتمالاً هسته اولیه این گروه، یهودیانی بودند که در قرن اول میلادی هنگام تصرف فلسطین به دست رومیان از آنجا گریختند و شاید این یهودیان آرامی زبان، نام یثرب را به کلمه «مدینتا» تبدیل کرده اند.

تمام موارد ذکر شده اشاره به مهاجرت یهود به حجاز می کند که مهاجران از سمت شمال وارد شدند و سپس نواحی جنوبی را مورد توجه قرار دادند. با این همه، یهود جزیره العرب هیچ اثر مکتوب و نوشته ای که از گذشته آنها حمایت کند ندارد. (علی، ۱۹۷۰م، ۵۱۲)

و به همین علت اگر درباره علت ورود یهود به جزیره العرب به این نظریه‌های متشکست اکتفا شد، علت ورود یهود به جزیره العرب در مرحله نظریه می‌ماند. (فتحی و الصبیح، ۱۳۴۱، ۲۹۰)

اما در این میان برخی از روایات وجود دارد که آگاهی از ظهور پیامبر جدید علت مهاجرت یهود به این منطقه ذکر شده‌است. در ضمن این که یهودیت را بر ادیان دیگر ترجیح می‌دادند می‌توان، سببی بر این مهاجرت بر شمرد. (ر.ک.: محمد باقر مجلسی، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار؛ ۲۰۴/۱۵؛ حدیث ۲۰؛ همان ۲۰۶؛ حدیث ۲۴؛ همان ۲۱۴؛ حدیث ۲۷؛ همان ۲۲۳؛ حدیث ۴۵. همان ۲۲۵، حدیث ۴۹ و ۵۰)

درباره این که یهودیت از چه زمانی از سرزمین اصلی شان به مناطق عرب نشین مهاجرت کردند اختلاف دیدگاههایی به چشم می‌خورد. دیدگاهی که بیشتر به واقعیت نزدیک است آن که تاریخ ظهور یهودیت در جزیره العرب به اواخر قرن اول میلادی برمی‌گردد. پس از واقعه خراب شدن هیکل سلیمان در بیت المقدس به دست رومیان و جنگ یهودیان و امپراطوری روم در سال ۷۰ م، یهود در نقاط مختلف از جمله در سرزمینهای عربی از فلسطین تا محدوده یثرب پراکنده شد. تعدادی از آنها نیز به یمن و یمامه رفتند. برخی از محققان در این میان اعتقاد دارند که تنها فرق مابین اعراب و یهودیان جزیره العرب، در دین آنها بوده است. این بدان معنی است که برخی از اعراب، در معرض تبشیر یهودی قرار گرفته و یهودی شدند و نه اینکه یهودیانی از سرزمین دیگری به آنجا مهاجرت کنند.

البته اکثر محققان تاریخ بر این عقیده‌اند که یهود، برخلاف مسیحیت در گسترش آئین و دعوت و گرواندن دیگران به یهود موفق نبوده‌است. از سوی دیگر، بر اساس برخی از روایات، چنین می‌نماید که در میان یهودیان مهاجر به جزیره العرب، قبل از اسلام، تعدادی از روحانیون و پیروان یهودی بودند که بر اساس وعده تورات به سرزمین حجاز آمده و منتظر ظهور پیامبر موعود بودند. روایتی از امام صادق (ع) در توصیف این یهودیان، به این گروه اشاره دارد:

یهود در کتبشان خوانده بودند که محل هجرت محمد(ص) مابین غیر و احد است. پس در پی یافتن این منطقه برآمدند پس به کوهی به نام خَداد رسیده و برخی از آنها در تیماء، برخی در فدک و بعضی در خبیر ساکن شدند... اما پس از بعثت پیامبر به ایشان ایمان

نیابورند و آیه شریفه... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ... در همین موضوع است (الکلینی، بی‌تا، الفروع من الکافی، ۸/۳۰۸-۳۰۹) همچنین در تفسیر قمی آمده که قبل از ظهور پیامبر، یهود به عرب می‌گفتند: ای عرب، نزدیک است پیامبری که از مکه خروج می‌کند و هجرتش به مدینه خواهد بود. او آخرین انبیاء و افضل آنهاست. (القمی، ۱۳۶۷، ۱/۳۳)

روایت دیگری از شیخ صدوق، ناظر به همین معنی است. بر اساس این روایت، شخصی به نام یوسف یهودی در مکه بوده که وقتی در آسمان، شهابی دید گفت: این پیامبری است که در این شب متولد شد. او کسی است که ما در کتاب هایمان خوانده ایم که به‌عنوان آخرین پیامبر، وقتی متولد شود، شیاطین رجم شده و از آسمان رانده می‌شوند. (صدوق، کمال الدین و اتمام النعمه، ۱۳۸۰، ۱/۳۷۷)

درباره سکونت یهودیان در مکه، اکثر مورخان سکونت کرده‌اند. محمدحسین هیکل در کتاب «زندگانی محمد (ص)» می‌گوید: سکونت یهود و نصاری در مکه محدود و ممنوع بود مگر در قالب اجیر و کارگر به شرط آنکه از دین و کتابشان هیچ نگویند. (هیکل، ۱۹۶۸، ۱۰۴)

البته واضح است که بین کلام هیکل و لسان روایات رسیده جمع می‌شود و یوسف یهودی می‌تواند فردی باشد با خصوصیتی که هیکل نقل کرده است. یعنی اجیر و کارگری یهودی.

نکته دیگر در مورد یهود جزیره العرب به ویژه ساکنین عمده آنها در اطراف مدینه، آن است که اکثریت آنها به ظهور پیامبر گرامی اسلام (ص) بر اساس آنچه از محتوای عهد قدیم در اختیار آنها بوده، آگاه بودند. در اکثر مصادر تاریخ اسلام آمده است که اسعد بن زراره از سران قبیله اوس، هنگامی که برای پیمان بستن باقریش علیه قبیله خزرج به مکه آمد، پیامبر را ملاقات کرد و اسلام آورد. در «اعلام الوری باعلام الهدی» آمده است که: اسعد و ذکوان و تمام اوس و خزرج از یهود بنی النضر و بنی قریظه و بنی قینقاع می‌شنیدند که به آنها می‌گفتند: اکنون موقع ظهور پیامبری است که در مکه خروج می‌کند و هجرتش به مدینه خواهد بود و ما به واسطه او، شما ای گروه عرب را بکشیم. اسعد چون این را شنیده بود، به پیامبر گفت: اشهدان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله... به خدا قسم ای رسول خدا، ما از یهود خبر تو را شنیده بودیم و ما را به

خروج تو بشارت و صفات تو را به ما خبر می‌دادند و امیدوارم که خانه ما، خانه هجرت تو باشد و جایگاه تو نزد ما باشد. به تحقیق یهود این را به ما آگاهی داده بود. (الطبرسی، ۱۴۱۷ق، ۱۳۸)

یهودیان در سایه امنیت موجود، به زودی دارای پایگاه اجتماعی و قدرت اقتصادی شدند. یهود در سایه حریت موجود از فضای بازی در جهت اعلان و تبلیغ دین خود برخوردار بود؛ زیرا قبائل مجاور آنها بت‌پرست بوده و به‌جز ساکنان یثرب، بقیه به‌صورت پراکنده زندگی می‌کردند. اما یهود در اطراف مناطق حاصلخیز جزیره مانند یثرب و تیماء و خیبر ساکن شده و به‌صورت متحد و گروهی، جامعه‌ای قدرتمند را در مقابل اعراب تشکیل داده و بر خلاف اعراب بدوی، در مناطقی خاص، مستقر و ساکن شدند. مورخین، معروفترین قبائل یهود را شامل بنی‌النضیر، بنی‌قریظه، بنی‌قینقاع، بنی‌عکرمه، بنی‌عمر، بنی‌زعورا، بنی‌زید، بنی‌جشم، بنی‌بهدل، بنی‌عوف، بنی‌العصیص و بنی‌ثعلبه دانسته‌اند. از این قبایل، قبیله بنی‌النضیر و بنی‌قریظه با اوس اتحادی برقرار کرده و در نبرد بعاث بر قبیله خزرج غلبه کردند. (بروکلمان، بی‌تا، ۴۳-۴۴)

پس از مدتی به واسطه اختلافات بین یهود، اوس و خزرج بر آنها سلطه پیدا کرده و یهود را در یثرب و حوالی آن پراکنده کردند بنی‌قینقاع در مرکز یثرب، بنی‌قریظه در حوالی جنوب شرقی شهر و بنی‌النضیر نیز در حدود ۴ کیلومتری غرب یثرب سکونت داشتند. بزرگترین مرکز و منطقه سکونت یهودیان، خیبر بود که بنی‌خیبر با بیش از ۳۰۰۰ سکنه در آن زندگی می‌کردند. خیبر در حدود ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه قرار داشت. یهود خیبر، قویترین جامعه یهودی بودند و این موقعیت به واسطه تعداد، غنای سرزمین، کثرت مزارع و نخلستانها و استحکام و ضخامت برجها و قلعه‌هایشان بود. (طبری، ۱۳۶۲، ۳/۱۵)

یهود از نقطه نظر اقتصادی نیز در موقعیت ممتازی قرار داشت. بسیاری از آنها به تجارت اشتغال داشته و برخی از آنها مانند ابورافع و سلام ابن ابی‌الحقیق، تجار مشهوری در حجاز بودند. تجارت خرما، جو و گندم و شراب در شمال جزیره در اختیار آنها بود. زارعت نیز حرفه اصلی بسیاری از آنها به‌ویژه در منطقه خیبر و نواحی یثرب بود. صنعت سلاح سازی و البته یکی از خصوصیات بارز در اقتصاد آنها، رباخواری فاحض بود که در آیه ۱۶۰ سوره نساء در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده‌است.

هنگامی که دعوت پیامبر اسلام (ص) در مکه آغاز شد، یهود به مانند قریش که در منطقه جنوب جزیره العرب دارای نفوذ و قدرت بود، در شمال جزیره ذی نفوذ بود و دامنه قدرت و سیطره آنها تا منتهی نقطه شمالی نزدیک مرزهای سوریه و در منطقه تیماء گسترده بود. پس از هجرت پیامبر به مدینه و سرکشی یهود در ایمان آوردن به رسول گرامی و آیین او و شروع دشمنی ها و توطئه برضد اسلام و مسلمانان، قدرت یهود رو به افول نهاد. یهود در سال‌های ابتدایی هجرت پیامبر به مدینه با توطئه های مخفی و همدستی با قریش از هیچ کوششی در جهت تضعیف اسلام فروگذار نکردند.

یهودیان یثرب از لحاظ فرهنگ عمومی و تهذیب نفس و رعایت نکات اخلاقی از همسایه های عرب خود بالاتر بودند و به نشر تعالیم تورات و تفاسیر آن مشغول بودند (الواسطی، ۱۴۱۵ق، ۲۲۷) شوقی ضیف در «تاریخ ادبی عرب» می گوید:

مندرجات سیره ابن هشام و طبقات ابن سعد نشان می‌دهد که یهود مدینه، یک مجلس و مجمع مذهبی به نام مدراس داشتند و در آنجا تورات و مشنا و زیور (مزامیرداود) را به زبان قدیمشان عبری می‌خواندند، اما زبان روزمره شان عربی بود و بعضی شعر عربی نیز می‌سرودند.» (شوقی، ۱۳۸۱، ۹۷ - ۹۶)

مدراس برای یهودیان نه تنها موضعی برای عبادت و نماز بلکه محلی برای شورای بزرگان و مشورت در امور مهم بوده‌است و غیر یهود برای مباحثه یا مذاکره با یهود به آنجا مراجعه می‌کردند. در تاریخ آمده که حتی پیامبر (ص) نیز برای دعوت یهود به اسلام به مدراس رفته اند. جواد علی در المفصل می‌گوید:

رسول خدا و بزرگان از مسلمانان برای گفتگو با یهود در مورد مسائل مورد اختلاف به مدراس میرفتند ۰۰۰ گفته شده که آنها کتب خود را جلوی رسول خدا می‌گشودند و برخی از آنها، مانند عبدالله بن سلام که به اسلام گرویده بودند یا مسلمینی که زبان عبری می‌دانستند، آن کتب را می‌خواندند. ابن عباس می‌گوید که رسول خدا (ص) بر جماعتی از یهود در مدراس وارد شد و آنها را به اسلام دعوت کرد. نعیم بن سرو و حارث بن زید گفتند: به چه دینی هستی یا محمد؟ رسول خدا فرمود: بر آئین ابراهیم و دین او آن دو

گفتند: ابراهیم، یهودی بود. رسول خدا فرمود بیایید به تورات رجوع کنیم که بین ما و

شماست. آنها از این امر ابا کردند. (علی، ۱۹۷۰م، ۵۵۱)

غرض از پرداختن به احوال یهود در این بخش، آگاهی از جزئیات زندگی آنها در جزیره العرب نیست، بلکه هدف آن است تا نشان دهیم موقعیت یهود در اوان بعثت رسول گرامی اسلام چگونه بوده و موضعگیری و برخورد یهود با ظهور اسلام به شهادت تاریخ، که به بخشی از آن اشاره شد از آمدن پیامبر جدید با مشخصات قطعی در جزیره العرب آگاهی داشته و منتظر آن بوده است، اما پس از ظهور پیامبر جدید و ارزیابی آئین او، تاریخ از دشمنی و سرکشی تمام یهود در مقابل او حکایت دارد. حقیقتی که به جای خود، علل آن باید بازکاوی شود.

اما در مدینه پس از هجرت، شاهد رویارویی یهود با پیامبر از ابتدای ورود به مدینه تا آخرین روزهای حیات ایشان هستیم. ابتدا بنی قینقاع و به دنبال آن دیگر قبائل یهودی و خبیر که پیمانهای خود با ایشان را نقض کرده و دشمنی را علنی کردند، در حالیکه یهود با آن پیشینه‌ای که از ظهور اسلام در متون مذهبی خود داشت، بایستی به سهولت و رغبت اسلام را می‌پذیرفت، چون براستی منتظر ظهور آن بود. اما آنها اسلام را به گونه‌ای دیگر یافته و لذا بنای ناسازگاری و مخالفت گذاردند. جواد علی در این خصوص این گونه می‌نویسد:

"ارتباط یهود با پیامبر در ابتدای ورود ایشان به مدینه خوب بود... جمهوری یهود، اسلام را دینی می‌یافتند که به انبیاء اعتراف دارد، دین توحید است و احکام آن نیز در بسیاری موارد مانند احکام و قواعد دینی آنهاست... هنگامیکه مردم یثرب فوج فوج به اسلام گرویدند، و مسلمانان، یهود را به گرویدن به اسلام دعوت کردند، آنها نسبت به بت‌پرستان، بسیار اولی به قبول این دعوت بودند، اما جمهوری یهود دیدند که پیشرفت اسلام به این منوال، بر عقائد موروثی آنها مبنی بر عدم پذیرش قیام هیچ پیامبری غیر از بنی اسرائیل، و هیچ کتابی به جز تورات و کتبی که علماء آنها نوشته اند مهر بطلان زده و این که چگونه آنها به پیامبری از عرب به عنوان ختم رسل اعتقاد پیداکنند، پس داخل شدن در اسلام را رد کردند." (همان، ۵۴۴)

یهود در ابتدا، بنای معارضة فکری با پیامبر را گذاشت و پس از مدتی صحنه جدال و مخالفت به می‌دان‌های جنگ کشیده شد. تاریخ حیات اسلام در مدینه از دشمنی و توطئه چینی های یهود و سرکرده های آنها، چون حی ابن اخطب، سلام بن مشکم، کثانه بن ربیع، و کعب بن



اشرف لبریز است. پیامبر در مدینه از نزدیک با یهود در ارتباط بود و یهود نیز در اوج دشمنی خود با او. در نقل برخی مورخان دیدیم که حتی پیامبر به مدراس و محل عبادت آنها میرفت و آنها را دعوت به اسلام می کرد.

واما نکته مهم دیگر در تایید روایاتی که سابقا متذکر شدیم، مبنی بر آگاهی از ظهور پیامبر جدید برای مهاجران یهودی، آیات قرآن است که ذیلا به آن اشاره می شود:

#### **الف) نزاد پرستی یهود**

یکی از خصلتهای ناپسند که خاص یهود است (ویا اگر در اقوام دیگر هم بوده به شدت یهود نبوده است) تعصب نژادی این قوم است، گویا یهود را تافته جدا بافته‌ای می دانند و همه قبائل و افراد بشر را برده و غلام خویش تلقی می کنند. یکی از علل کارشکنی یهود در مقابل پیامبر اکرم (ص) هم این بود که دین اسلام فرقی میان عرب و عجم و یهود و نصاری نمی گذاشت، بلکه ملاک ارزش را تقوی می دانست، و آنان با قبول اسلام نمی توانستند یهود را قوم برتر معرفی نمایند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وقالوا لن تمسنا النار الا اياما معدوده قل اتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهدا ام تقولون على الله مالا تعلمون» (بقره/ ۸۰)

یهودیان معتقدند در آخرت نیز این امتیاز نژادی به کمک آنها می آید و برخلاف سایرین، تنها مجازات کوتاه و خفیفی در حد چهل روز یا بنا بر نقل دیگر در حد هفتاد روز خواهند دید. (الطبری، ۱۳۶۲، تاریخ طبری، ۱/ ۵۴۰) قرآن مجید در این آیه برتری یهود و هرگروه دیگری را رد می کند و ملاک را عمل انسان می داند: «لیس باما نیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا»

#### **ب) خیانت علمای یهود و کتمان حقایق**

یکی از دلایل دیگر برای اینکه یهود از ظهور پیامبر جدید در جزیره العرب آگاه بوده این است که قرآن کریم در آیه ۱۵۹ و نیز آیه ۱۴۶ سوره بقره به این نکته اشاره کرده است. از نظر قرآن کریم، علمای یهود صفات پیامبر را چنان دقیق در کتاب تورات خوانده بودند که به محض دیدن، وی را می شناختند، آیه ۱۴۶ سوره بقره می فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ

يَعْلَمُونَ»

می گویند: «عبدالله بن سلام» وقتی اسلام را پذیرفت گفت: «من پیامبر (ص) را بهتر

از فرزند خودم می شناسم». (الزمخشری، ۱۴۱۸ق، ۱/۲)

در آیه فوق (۱۴۶سوره بقره) به نکته بسیار جالبی اشاره شده است و آن این است که

صفات جسمی و روحی و خصوصیات پیامبر(ص) در کتابهای اهل یهود و نصاری به قدری صاف

و روشن بیان شده است که اگر کسی با کتابهای آنان آشنایی داشته باشد ترسیم کاملی از حضرت

پیامبر (ص) می یابد. (مکارم، ۱۳۷۳، ۱/۵۰۰)

اما عده‌ای از علمای یهود از روی علم و آگاهی، معلومات خود را کتمان می‌کردند.

(طباطبائی، ۱/۳۲۲)

علمای یهود نه فقط خود را به پنهان داشتن این حقایق ملزم می ساختند بلکه به عوام یهود

هم سفارش می‌کردند که زبان به کام بگیرند و چیزی از این حقایق را فاش ن سازند. (سبحانی،

۱۳۷۵، ۶/۲۸۴)

«و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله

عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون اولاً يعلمون ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون»

(بقره/۷۶ و ۷۷)

بعضی از مفسرین در شان نزول آیات فوق از امام باقر (ع) چنین نقل کرده‌اند «گروهی از

یهود که دشمنی با حق نداشتند وقتی مسلمانان را ملاقات می‌کردند از آنچه که در تورات درباره

صفات پیامبر اسلام (ص) آمده بود به آنها خبر می‌کردند. بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها

را از این کار نهی کردند و گفتند: شما صفات محمد (ص) را که در تورات آمده برای آنها باز

گویند تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند». (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱/۲۱۲؛ الطبرسی،

۱۴۱۷ق، مجمع البیان، ۱۴۱۵ق، ۱/۲۷۲)

از مناب قرآنی و روایی، استنتاج می‌شود که علمای یهود، قبل از بعثت، نشانه‌های نبوت

پیامبر (ص) را برای یهودیان بازگو می‌کردند، بنابراین بیشتر یهودیان از صفات پیامبر(ص) آگاهی

داشتند، حتی قبایل دیگر همچون اوس و خزرج نیز این علائم را از یهود شنیده بودند و اگر ظلمی

از جانب این قبایل به یهود می شد، یهودیان برای آنها خط و نشان می کشیدند و می گفتند: «اگر پیغمبر ما که تورات از آمدنش خبر داده است مبعوث شود و (نیز بنا به گفته تورات) به مدینه مهاجرت کند ما را از این ذلت و از شر اعراب نجات می دهد». (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ۱/۲۱۲-۲۲۰)

یهود، قبل از هجرت رسول خدا (ص) آمدن پیغمبر را آرزو می کردند، ولی هنگامی که پیامبر (ص) از جانب خدا جهت رسالت خویش به سوی یهود مدینه رفت با آن که نشانی های تورات را در دست داشتند و با وی منطبق دیدند به آن حضرت کافر شدند و از افشای آن نشانه ها سر باز زدند و به دیگر یهودیان نیز گفتند که از گفتن آن نشانه ها سر باز زنند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۹/۱۱۲)، بنابراین وحی الهی نازل شد و درباره توطئه ناجوانمردانه آنها و کفر ورزیدن به پیامبری که انتظارش را می کشیدند، چنین فرمود:

«ولما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم كانوا من قبل يستفتحون علی الذین كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنه الله علی الکافرین». (بقره/۸۹)

این آیات، کاملاً مبین این نکته است که یهود بنا بر نژادپرستی مفرط خود و علیرغم شناخت تمام اوصاف و خصوصیات حضرت پیامبر اکرم (ص) به آن حضرت ایمان نیاوردند زیرا از نظر آنان پیامبری، پیامبر خدا محسوب می شود که از میان آنان و از نژاد آنان باشد و دقیقاً بهمین خاطر بود که (همچنانکه قبلاً اشاره کردیم)، یهود به جزیره العرب مهاجرت کرد زیرا یهود قبلاً از ظهور پیامبر ختمی مرتبت در این وادی آگاه بود و بنابر حس نژادپرستی خود به جزیره العرب مهاجرت کرد تا پیامبر موعود از میان آنان برانگیخته شود و پافشاری و لجاجت آنان بر این اعتقاد و باور خود تا بدانجا بود که وقتی پیامبر (ص) با همان خصوصیات و صفاتی که در تورات آمده بود، مبعوث گردید به او ایمان نیاوردند و حتی نشانه های پیامبر خدا (ص) در تورات را نیز کتمان کردند و با کتمان حقایق لطمه ای بسیار بزرگ در تاریخ زندگی بشر ایجاد کردند که سبب انحراف میلیونها بشر از مسیر حق شده است و اگر ریشه یابی شود علت آن جز خودخواهی، دنیاپرستی، و نژادپرستی چیز دیگری نیست و یهودیان جز به پیامبری که از قوم خودشان نباشد، ایمان نمی آوردند این خودخواهی و نژاد پرستی تا آنجا پیش رفت که بهشت و ورود به آن را خاص خود می دانستند همچنانکه قرآن کریم نیز به آن اشاره می کند و می فرماید: «وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین». (مائده/۱۸)

این خصلت ناشایست خود برتر بینی و نژاد پرستی یهود تا آنجا پیش رفت که آنان نه تنها ادعا کردند که فرزند خدایند بلکه نبوت را به کل انکار کردند و با این عمل خود ثابت کردند که در صورت تعارض خواسته‌های شخصی و ظاهری خود با اساس دین، خواسته‌های خود را ترجیح می‌دهند «رافع بن حریمله» و «وهب بن یهودا» دو نفر از بزرگان یهود، با کمال وقاحت و بی‌شرمی به مسلمانان گفتند «ماچنین چیزی برای شما نگفته‌ایم و خداوند بعد از موسی (ع) هرگز پیامبری مبعوث نکرده است» بنابراین وحی الهی نازل شد و خطاب به آنان چنین گفت: «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ماجاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قدیر» (مائده/ ۱۹)

البته یکی از علل کارشکنی یهود با پیامبر اسلام (ص) ریشه در حسادت آنها دارد، بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود بودند که تنها به این قناعت نمی‌کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند، بلکه اصرار داشتند که مومنان نیز از ایمانشان باز گردند و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود، چنانچه خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «وَدَّ کَثِیرٌ مِّنْ اهلِ الْکِتَابِ لَوْ یُرَدُّوْکُمْ مِنْ اٰیْمَانِکُمْ کَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ...» (بقره/ ۱۰۹)

برخی از مفسران علت حسودی یهود نسبت به مسلمانان را در انتقال نبوت از یهود و اولاد بنی اسرائیل (اسحق) به اولاد اسماعیل و رخت بر بستن ریاست و حکومت از یهود و روی آوردن آن را به عرب می‌دانستند. (الطبرسی، ۱۴۱۷ق، ۱/ ۳۴۷)

آری مجموعه این دلایل و آیات قرآن کریم بخوبی نشان دهنده این واقعیت است که علت مهاجرت جزیره العرب این بوده است که آنان از ظهور پیامبر اکرم (ص) آگاه بودند و بنا بر حس خود برتر بینی و نژاد پرستی و حسادت که آیات قرآن نیز به صراحت به آن اشاره می‌کند، آنان را بر این امر واداشت تا به جزیره العرب کوچ کنند تا پیامبر از م مبعوث شود. (ر.ک: باشمیل، ۱۴۰۳ق، ۷۹-۷۵)

### نتیجه گیری

«امی یک اصطلاح است»

حال با این توضیحات کاملاً روشن می‌شود که کلمه «امی» و امیون یک اصطلاحی است در مقابل اصطلاح اهل کتاب تا بدین وسیله به یهودیان که اهل کتاب نامیده می‌شدند، بفهماند که

پیامبر آخر الزمان از میان آنان نیست بلکه از غیر آنان است و در قرآن کریم با توجه به شواهدی که خواهیم آورد، مراد و مقصد از واژه «امی» معنای لغوی آن است بلکه این یک اصطلاح و لقبی است برای مردم غیر اهل کتاب که آنزمان وحتى قبل از نزول قرآن در عصر حیات پیامبر (ص) رایج و معمول بوده است در تمام آیات قرآن کریم هر جا که واژه امی یا امیون بکار رفته است واژه امی یا امیون بعنوان یک اصطلاح برای یک امت در مقابل اهل کتاب بکار رفته است:

آیه ۱۵۸ و ۱۵۷ سوره اعراف، واژه امی در کنار «مکتوبا عندهم فی التوراه والانجیل» که همان اهل کتاب هستند آمده است: الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذى یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراه والانجیل ... فامنوا بالله ورسوله والنبى الامى الذى یومن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون

و در آیه ۲۱ و ۲۰ سوره آل عمران واژه امیون در کنار اوتوا الکتاب که همان اهل کتاب هستند ذکر شده است:

« اِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و ما اختلف الَّذِینَ اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فانّ الله سریع الحساب . فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للَّذِینَ اوتوا الکتاب والامیین ء اسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولّوا فانّما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد »

و نیز در آیه ۷۵ همین سوره، اصطلاح امیون در کنار اهل کتاب و بدون توجه به معنای لغوی آن ذکر شده است: و من اهل کتاب من ان تامنه یقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنه بدینار لایؤده الیک الا مادمت علیه قائما ذلک باتهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون

حال، جای این سوال است که آیا در آیات قرآن کریم، واژه «اهل کتاب» به معنای لغوی آن بکار رفته است؟ اگر جواب مثبت است یعنی این کلمه بمعنای لغوی آن گرفته می‌شود پس معنای آن این است که تمامی گروندگان به دین یهود با سواد باشند یعنی لازمه این سخن اعتقاد به باسواد بودن تمامی یهودیان است، درحالیکه هم شواهد تاریخی و هم شواهد قرآنی حکایت از این دارد که فقط عده خاصی از یهود آشنا به خواندن و نوشتن بودند و این مسئله برای همه یهود صدق نمی‌کند و اصطلاح اهل کتاب برای یهود و نصاری از آن جهت است که آنان برخلاف امیین، صاحب کتاب

آسمانی بودند و این اصطلاح (اهل کتاب) به معنای اهل خواندن و نوشتن نیست بلکه بمعنای امت یا ملّتی است که صاحب کتاب آسمانی هستند و این از آن جهت است که یهود و نصاری قریش و عرب را فاقد کتاب آسمانی می دانستند و به آنان را امیون که اصطلاحی در مقابل اهل کتاب است و بمعنای فاقد اهل کتاب است، می دانستند، قرآن کریم نیز بر اساس همان تصوّر و تلقّی عصر نزول قرآن، یهود و نصاری را اهل کتاب نامید و عرب جزیره العرب را امی یا امیون نام نهاد و پیامبر (ص) را علیرغم میل و اشتیاق خود پرستی و نژاد پرستی یهودیان، از میان امیین به پیامبری برگزید و چون یهود ریاست و حکومت خود را با بعثت پیامبر از میان امیین، در خطر دیدند، خواسته های خود را برحقّ مبین، ترجیح دادند و به انکار نبوّت پرداختند. خداوند متعال در آیه ۲ سوره جمعه می فرماید: هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم وعلّمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین». و در ادامه همین سوره و در آیه ۴ می فرماید: «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم»، یعنی نبوّت و رسالت پیامبر اعظم (ص) یک فضل الهی است و خداوند نیک می داند که این فضل خود را به چه کسی عطا کند و تلاش و نژادپرستی در کسب این فضیلت «هباء منثورا» بوده و با این خصلتها و ردایل نفسانی ره به جایی نخواهند برد؛ و در ادامه همین سوره در آیه ۵ می فرماید: «مثل الذین حملوا التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا یئس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله و الله لا یمهدی القوم الظّالمی ن». و همانطوری که ملاحظه شد، بازهم واژه امیون در کنار اهل کتاب (الذین حملوا التوراه) قرار گرفت تا همچنان واضح شود که مراد از امیون در قرآن بمعنای لغوی آن یعنی بی سواد و درس ناخوانده و نانوشته نیست، بلکه اصطلاحی است بر اقوامی غیر یهود و نصاری که صاحب کتاب آسمانی نبودند و این مطلب در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره بقره نیز، مشهود است.

برای یافتن پاسخ به سئوالات پژوهش، مفهوم امی و نیز تفاسیر آیات قرآنی مرتبط و شواهد تاریخی آن مورد نقد و بررسی قرار گرفت و از خلال این مباحث، استنتاج گردید که آیات قرآن کریم صراحتی در ناآشنایی پیامبر به خواندن و نوشتن ندارند و این آیات اصلا در صدد بیان بی سواد و ناتوانی پیامبر در امر خواندن و نوشتن نیستند و از طرف دیگر، آیات سوره اعراف هم که کلمه امی در آنها بکار رفته است، محل اختلاف بین مفسرین و صاحب نظران قرآنی است. لذا معتقدیم که امی چه بصورت مفرد و چه بصورت جمع اشاره به اعراب غیر یهودی و نصاری دارد و

در این خصوص هم شواهد تاریخی و آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعا هستند، لذا تاریخ و علل مهاجرت یهود به جزیره العرب و خصوصیات اخلاقی و قومیانها را با استناد به شواهد قرآنی و تاریخی بررسی کردیم تا با توسل به آیات قرآن اثبات کنیم که خداوند از جهت مخالفت با یهود و عقاید باطله آنها که معتقد بودند پیامبر(ص) آخر الزمان از قوم یهود خواهد بود، پیامبر خود را در قرآن با صفت «آمی» یاد می کند.

### منابع

#### القرآن الکریم

- آنولد، توماس واکر، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- امینی، احمد؛ پرتواسلام؛ ترجمه عباس خلیلی، چاپ دوم، تهران: چاپ اقبال، ۱۳۳۷.
- باشمیل، محمد احمد؛ غزوه بنی قریظه، بی جا، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
- البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ فتوح البلدان، ترجمه: محمد متوکل، چاپ اول، تهران: نشر سروش، ۱۳۶۴.
- پورت، جان دیون؛ عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن؛ ترجمه: سید غلامرضا سعیدی، قم: دار التبلیغ اسلامی، بی تا.
- جدید بناب، علی؛ تحلیلی بر عملکرد یهود در عصر نبوی، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره)، بهار ۱۳۸۱.
- حجتی، سید محمد باقر؛ پژوهش در تاریخ قرآن کریم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
- حسین، طه؛ آئینه اسلام؛ ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، بی جا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۳.
- الرازی، الفخر؛ مفاتیح الغیب؛ ۱۱ جلدی، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
- راغب اصفهانی؛ معجم مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق: ندیم مرعشلی، بی جا، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۲ ق.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل؛ ۶ جلدی، چاپ اول، ریاض: مکتبه العبیکان، ۱۴۱۸ ق.
- سبحانی، جعفر؛ منشور جاوید؛ جلد ۶، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۵.
- شوقی ضیف، تاریخ ادبی عرب: العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین واتمام النعمه، ترجمه: منصور پهلوان، چاپ اول قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰.
- طباره، عقیف عبدالفتاح؛ چهره یهود در قرآن؛ ترجمه سید مهدی آیت اللهی، [بی جا]، انتشارات جهان آرا، بی تا.
- طباطبائی، سید محمد حسین طباطبائی؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ۲۰ جلدی، چاپ اول، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق.
- الطبرسی، الفضل بن الحسن؛ اعلام الوری باعلام الهدی، الطبعة الاولى، قم: موسسه آل بیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق.
- ؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن الکریم؛ ۱۰ جلدی، چاپ اول، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.

- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری؛ ۲۱ جلدی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
- فتحی، رضوان و محمد صبیح؛ محمد رسول الله (ص)؛ ترجمه واقتباس: محمدعلی خلیلی، چاپ دوم، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۴۱.
- القمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید)؛ ترجمه: انجمن کتاب مقدس، چاپ دوم، ایران: ۱۹۸۷ م.
- الکلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب؛ الفروع من الکافی، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق.
- علی، جواد؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۷۰ م.
- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار؛ ۱۱۰ جلدی، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مقدسی، مطهر ابن طاهر؛ آفرینش و تاریخ؛ ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، تهران: ۱۳۷۴.
- مظلومی، رجبعلی؛ پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی؛ چاپ اول، تهران: دفتر نشر کوکب، ۱۴۰۱ ق.
- معارف، مجید؛ مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات نباء، ۱۳۸۳.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ ۲۷ جلدی چاپ هفدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
- هیكل، محمدحسین؛ حیاة محمد، الطبعة الثالثة عشر، القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، ۱۹۶۸ م.
- الواسطی، احمد؛ اليهود فی الجزیره العربیه، میقات الحج، العدد الثاني، ۱۴۱۵ ق.